

شادمانی، زمین گیر مان کرد!

اگر درسی از این انتخابات گرفته باشم، احتمالا به خاطر همین صفحه است که امروز پیش روی شماست. صفحه‌ای که بیش از یک سال است نوشتن برای آن و پیگیری کارهایش دغدغه هفتگی ام است و گاهی وقت‌ها طبیعی و ساده به راه خود می‌رود و گاهی دیگر آموزه‌ای از یک تحقیق و بررسی جان تازه‌ای به او می‌دهد. دروغ چرا؟ زیاد هم پیش آمده که از فرط غم و ناامیدی بخواهم سر به بیابان بگذارم اما به خاطر این صفحه نجات پیدا کرده‌ام. کم هم پیش نیامده که برای رسیدن به جواب شخصی‌ام به اسم این صفحه خوشحالی تحقیقی را واریسی کرده‌ام یا به دنبال پاسخ یک سوال فردی، سوژه گزارشی انتخاب شده‌است. اما این هفته، وای از این هفته که اصلا هر کاری می‌کردم نه سوژه‌ای از راه می‌رسید و نه حتی دستم به نوشتن می‌رفت! استرس و بحث‌های انتخاباتی آنچنان تمرکز را گرفته بود که در یغ از چند کلمه سرراست و پشت سرهم که نوشته شوند و معنایی دقیق و صحیح را منتقل کنند. می‌نوشتم و از روی آن که می‌خواندم، کیلومترها دور تر از معنایی که من در ذهن داشتم روی کاغذ می‌آمد. نه می‌شد از انتخابات فاصله گرفت و نه می‌شد به صورت مستقیم به انتخابات پرداخت. برای همین بود که از چند روز پیش دست به دامان تک‌تک بچه‌ها شدم برای تاخیر انداختن در نوشتن. سه‌شنبه‌های همیشه خوشحال ما تا روز شنبه عقب افتاد با همین قربان صدقه‌های تحریر یه‌ای و به این امید که سوژه خودش از راه می‌رسد. شنبه شد، سوژه هم خودبه‌خود جور شد اما حالا چه کسی باید بنویسد؟ مگر ذهن آدم جمع‌وجور می‌شد و حرفی به‌جز جمله‌های پراکنده از آن بیرون می‌آمد؟ به هر کسی هم که می‌گفتی بنویس، می‌خندید که من در کارهای خودم مانده‌ام و دنبال یک نفر می‌گردم که انجامش دهد. از دل این ذهن‌های بی‌قرار بود که متوجه شدم حتی خوشحالی هم می‌تواند ما را زمین گیر کند. انگار ذهن ترجیح می‌دهد به جای تمرکز و توجه، تمام قدرتش را به بدن منتقل کند و با سرعت هرچه تمام‌تر از یکجاشینی خلاص شود. دقیقا شبیه به استرس، یا غم، دقیقا شبیه به هر هیجان ناگهانی که تو را وادار می‌کند خودت را در کنار آدم‌ها قرار دهی و به جای گوشه‌نشینی و عزلت خودت را با دیگرانی همراه کنی که احساسی شبیه به تو دارند.

این شباهت میان استرس و غم و خوشحالی، این شباهت که باعث می‌شود از زاویه‌ای دیگر به خودمان در آینه نگاه کنیم، بزرگ‌ترین درس بود. کشف این حقیقت که نمی‌شود از خوشحالی نوشت وقتی که در اوج استرس یا خوشحالی به سر می‌بری. کشف این واقعیت که شادمانی ما را از حال انزو خارج می‌کند و به گروه‌های دوستی و خانوادگی هل می‌دهد. همان‌طور که استرس یا غم، انگار مغز ما برای تمام این موارد پوشه‌ای یکسان در نظر گرفته و نسخه‌ای یکسان می‌پچد. «از تنهایی خارج شو، خودش درست می‌شود.» بعد نگاهت می‌افتد به شبکه‌های اجتماعی و ساکت‌ترین آدم‌ها که در کوران حادثه‌ای به بزرگی انتخابات، بیشترین حضور و فعالیت را داشتند و سعی می‌کردند تراوشات ذهنی‌شان را به هر شکلی که هست با دیگران به اشتراک بگذارند. به شکلی کاملا ناخوداگاه به حضور در جمع دعوت می‌شدند و تن می‌دادند به این هورمون‌های به‌هم‌ریخته و ذهن آشفته و فرکانس‌های کج‌ومعوج ذهنی. دقیقا شبیه به غم که برای آن نسخه‌ای کارآمدتر از حضور در جمع وجود ندارد.

غمگین هم که هستی، باز احتیاج داری به اینکه خودت را در جمع ببینی و دیگرانی تو را به همراهی دعوت کنند. اینجاست که آموزه‌ها یک قدم به حقیقت نزدیک می‌شوند. تمام آن تحقیق‌های دانشگاهی، تمام آن سوژه‌ها که نوشتیم، تمام آن ثانیه‌ها که با دغدغه این صفحه و مطالب آن گذشت، در یک لحظه از متنی نوشته‌شده به واقعیت می‌رسند و به ما می‌گویند: «بعضی وقت‌ها تنها کاری که از دستت برمی‌آید راه کردن دغدغه‌های ذهنی است در کنار افرادی که به آنهاطمینان داری.» در کنار آنهاهی که قضاوت‌ست نمی‌کنند، تو را دست نمی‌اندازند و غم‌ها و شادمانی‌هایت را یک‌جا می‌پذیرند.



فرصت وقت و حال خوش

در فرهنگ لغت مقابل کلمه خوشحالی نوشته شده «شاد»، «با سرور»، «بی غم»، «مقابل بدحال». اما ما هرچند درباره تمام این معانی صحبت می‌کنیم، آخرین معنا برایمان از همه مهم‌تر است: «با وقت خوش». اینجا، در این صفحه فکر می‌کنیم که وقتی با وقت خوش به زندگی ادامه می‌دهیم، حالمان بهتر است و روزگارمان آسوده‌تر. فکر می‌کنیم که باید استین‌ها را بالا زد و کاری انجام داد، حتی اگر کاری جزئی و کوچک باشد. فکر می‌کنیم اگر ثانیه‌ای لبخند روی لب‌های شما بنشیند، ما برنده میدان زندگی شده‌ایم. پس یا ما باشید و از خاطره‌ها و لحظه‌های متفاوتتان برای ما بنویسید و به آدرس khoshhali.atiyehno@gmail.com بفرستید.

خوش

چگونه از زندگی لذت ببریم

۱۲ | کتینه نو

دوباره امید، دوباره پیوند، دوباره ایران

مردم در یک انتخابات تاریخی بار دیگر به دولت تدبیر و امید آری گفتند



ما حماسه آفریدیم؛ بیابید خاطرات را مرور کنیم؛ خاطرات انتخابات ۹۶. آن خاطرات که تا سال‌های طولانی در ذهن ما باقی می‌ماند و به محض شنیدنشان یاد حماسه اردیبهشت می‌افتیم.



باور کردنی نیست نوشتن از حماسه‌ای ۴۲ میلیون نفری. نوشتن از حضور پرشور و گرمی که باعث شد ساعت‌ها در صف‌های طولانی بایستیم و با تعجب به دوروبرمان نگاه کنیم. در مساجد و مدارس، در شهرهای بزرگ و کوچک، به یمن حضور اینترنت شبکه‌های مجازی بود که از ۸ صبح، در جریان کوچک‌ترین اتفاقات در کوچک‌ترین حوزه‌های رای گیری قرار گرفتیم. عجیب بود، نبود؟ می‌دانستیم که قرار است در انتخابات به نفع کاندیدای موردعلاقه‌مان صف بکشیم و نام او را در صندوق رای بیندازیم، اما این حضور پرشور و این صف‌های طولانی برای همه‌مان عجیب بود. برای ما که تا به امروز انتخاباتی با حضور ۴۲ میلیون شرکت‌کننده به چشم ندیده بودیم، ندیده بودیم که چطور می‌توان در صف‌های رای گیری با آدم‌های غریبه دوستی کرد و سر صحبت را باز کرد. یعنی بلد بودیم چطور در اتوبوس و تاکسی با دیگران حرف بزیم اما اینکه مجبور شویم سه ساعت را با آدم‌های غریبه در صف انتخابات گپ بزیم دیگر عجیب بود. به‌مانند که شوخی‌های انتخاباتی در صف‌های طولانی ما را به هم نزدیک کرد و موبایل‌هایمان و اینترنت‌های همراه برایمان سوژه‌های تازه ساخت، اما به هر حال خاطراتی برایمان ثبت شد که در انتخابات‌های گذشته اثر و نشانی به این شدت از آن نداشتیم و تجربه‌شان نکرده بودیم.

حالا اجازه بدهید همین خاطرات را مرور کنیم؛ خاطرات انتخابات ۹۶. آن خاطرات که تا سال‌های طولانی در ذهن ما باقی می‌ماند و به محض شنیدنشان یاد حماسه اردیبهشت می‌افتیم.

■ صف‌های طولانی

نمی‌دانم تصویر شما از صف‌های طولانی و به‌هم‌پیوسته انتخابات تا چه اندازه به‌روز شده است، اما در این انتخابات بود که صبح از خانه بیرون رقتیم که رأی بدهیم و عصری به خانه برگشتیم. بی‌تاب از گرمای هوا اما شادمان از نوشتن نام کاندیدای محبوب منظر می‌ماندیم تا دوست و آشنایی به ما بود که اگر ۲ ساعت طول کشید تا رأی خودمان را به صندوق بیندازیم، دیگران به ما می‌گفتند: «واقعاً؟ چه زود رأی دادی!» و ما پیش خودمان احساس غرور می‌کردیم که برنده شده‌ایم و حوزه رأی گیری خلوتی پیدا کرده‌ایم. آنجا بود که تصویر همیشگی تغییر کرد. نمونه‌اش را از زبان پرستاری بخوانید که گفت: «ما همیشه صبح رأی می‌دادیم و برمی‌گشتیم خانه و عصر دوباره می‌رفتیم یک سر همین مدرسه دم خانه که ببینیم شلوغ است یا خلوت. سر می‌زدیم به حوزه‌های انتخاباتی مثل یک تفریح. امسال اولین باری بود که طبق روال صبح برای رأی دادن رقتیم و آنقدر توی صف ماندیم که عصری وقتی برگشتیم خانه دیگر نا نداشتیم از خانه بیرون بیاییم.» یا آن خانم که کارمند بانک بود و

می‌گفت: «شب عروسی دوست صمیمی‌ام است، هنوز آرایشگاه نرفته‌ام. من اینجا توی صف، خودش آنجا توی صف، همسرش یک جای دیگر توی صف. احتمالا ساعت ۱۲ شب عروسی را شروع می‌کنند.» نکته جالب این بود که زمزمه عروسی دوست صمیمی‌اش تا ابتدای صف رسیده بود و ما دیدیم که یک خانم دیگر آمد و به او گفت: «شما عجله داری، بیا برو جای من.» و جایش را می‌خواست به او بدهد، به‌زور و اجبار هم که شده، ولی او از جایش تکان نخورد. می‌گفت: «عروسی دوستم یک‌مرتبه است، این صف‌ها هم یک‌مرتبه.» آخر سر هم پیش ما ماند و لحظه آخر هم با هم عکس گرفتیم. بسا همین موبایل‌های ساده‌مان، یعنی الان در گوشی من عکسی وجود دارد از ما و خانواده و همین خانم کارمند بانک که شب عروسی دوست صمیمی‌اش بود. اسمش را هم حتی نمی‌دانیم، اصلا اسم معنا نداشت انگار. البته ما با یک عکس از هم جدا شدیم اما خبر داریم که دیگرانی حتی شماره تلفن هم ردوبدل کردند و برای شب جشن و شادمانی قرار گذاشتند.

همین صف‌های طولانی بود که ما را به هم نزدیک کرد. که باعث شد خستگی ساعت‌ها حضور در گرما و حیاط مدرسه، ما را به بازیگوشی وادار کند. که جوک‌های انتخاباتی را با صدای بلند بخوانیم و قربان صدقه اینترنت همراه گوشه‌مان برویم که جلوی سر رفتن حوصله‌مان را گرفت. همین صف‌های طولانی بود که یادمان داد چطور می‌توانیم ساده‌تر در کنار هم زندگی کنیم. حالا اگر از شما پرسند از انتخابات ۹۶ چه خاطره‌ای دارید، احتمالا یاد گرمای هوا و حضور در صف می‌افتید و آن چند ساعت که سراپا ماندید. آن چند ساعت که وقتی پیرزن یا پیرمردی وارد می‌شد، با ویلچر یا با عصا، راه را باز کردید و گفتید: «بفرمایید، شما بفرمایید جلو.» و لبخندی هم زدید بدون آنکه نگران شوید که نوبتتان را گرفته‌اند یا عصبانیت و بغض سدرها تن شود. از آن تصویرها که هرچند در اتوبوس یا مترو دیده‌ایم، اما هیچ‌وقت در صف‌های انتخابات توجهمان را جلب نکرده بود.

■ از سرتاسر دنیا

در انتخابات‌های گذشته، ما رأی می‌دادیم، به خانه می‌آمدیم و منظر می‌نشستیم. منظر می‌ماندیم تا دوست و آشنایی به ما زنگ بزند و خاطره رأی دادنش را بگوید. سعی می‌کردیم سر

پژای ایران

ما یک کشور متحد هستیم، احتمالا چند روز دیگر یادمان می‌رود که ۵۶ میلیون نفر واجد شرایط بودند و چه‌بسا از خاطره‌مان برود که چه استرس‌هایی کشیدیم در آن جمعه اردیبهشتی. ما دوباره یک ملت ۸۰ میلیون نفری شده‌ایم که دلمان به عشق ایران می‌تپد.

به عشق کشوری که ما را پناه داده و دلمان را به لرزه درمی‌آورد. ما دوباره به همدیگر می‌گوییم هموطن و کری خوانی‌های انتخاباتی را دیر یا زود کنار می‌گذاریم. اما تا مدت‌ها یادمان می‌ماند که دولت دوازدهم با حدود ۲۴ میلیون رأی به ملت سلام کرد و قرار است دولت صد درصدی ما باشد.

بکشیم روی برگه رأی دوروبری‌هایمان و انگار اگر آن که این سوی ما ایستاده و آن که آن سوی ما ایستاده به همان کاندیدای محبوب ما رأی دادند، یعنی کاندیدای ماری‌تس جمهوری شده‌است. اما این بار اینجاور نبود. ما به یمن همین گوشه‌ای‌های هوشمند و اینترنت‌های همراه، از کوچک‌ترین اتفاق‌ها در کوچک‌ترین حوزه‌های رأی گیری باخبر بودیم. یعنی می‌دانستیم آن سوی دنیا هم ایرانی‌ها صف کشیده‌اند تا در انتخابات ریاست‌جمهور شرکت کنند و پیش خودمان می‌گفتیم: «لشمان می‌تپد برای ایران.» و خب چه چیزی جذاب‌تر از آنکه کشوری داشته باشی و مردمی که این کشور را دوست دارند؟

شاید اگر اینترنت نبود و ما تا این اندازه با تکنولوژی آشنا نبودیم، چنین تصویری هیچ‌وقت رقم نمی‌خورد. شاید نمی‌دانستیم چند نفر در کجای جهان به صف ایستاده‌اند یا در کدام حوزه رأی گیری کسی جایش را به دیگری داده است. اما اگر الان به شما بگویند جذاب‌ترین تصویری که از انتخابات در شیراز دیدید، چه بود؟ یاد ویدیویی می‌افتید که صندلی‌ها را چیده بودند دور حیاط و آدم‌ها صندلی به صندلی جلو می‌رفتند تا به صندوق رأی نزدیک شوند. اگر از شما پرسند تصویری که از یزد در خاطر دارید چه بود، یاد ویدیویی می‌افتید که آدم‌ها در صف به همدیگر آب آشامیدنی تعارف می‌کنند. به یمن همین اینترنت بود که خیلی از صف‌های طولانی را تاب آوردیم و حتی برخی از ما که عصر پای صندوق‌های رأی رفتند، از همان ابتدا می‌دانستند باید منتظر چه صف‌هایی باشند و با خودشان آذوقه آورده بودند و تقلا ت و اصلا شما بگو یک‌نیک، به یمن همین اینترنت بود که تا ساعت ۸ صبح، چند نرم‌افزار شروع به آپدیت شدن کردند تا حوزه‌های رأی گیری خلوت را به دست آدم‌ها برسانند. به واسطه همین اینترنت بود که شب تا صبح خواب به چشمانم نیامد و می‌دانستیم فقط یکی دو نفر نیستند که شب‌بیداری را انتخاب کرده‌اند و تعداد ما شب‌بیداران انتخاباتی کم نیست.

■ شوخی‌های انتخاباتی

هر انتخابات با خودش جوک‌های فراوان می‌آورد. شوخی‌های که در حال و هوای انتخاباتی ساخته می‌شوند و پس از مدتی به فراموشی سپرده می‌شوند تا انتخابات بعدی و شوخی‌های بعدی. اما اگر بخواهم شوخی‌های انتخاباتی را با یکدیگر مرور

کنیم، هم باید از دیالوگ فیلم سینمایی «ابد و یک روز» و سمیه گفتن‌های نوید محمدزاده بنویسیم و هم از شوخی‌های مردم با صف‌ها. حتی احتمالا در آن شب‌بیداری‌ها توجه‌مان به شوخی با اطلاعیه‌های وزارت کشور هم جلب شد. آن که نوشته بود: «طلایه وزارت کشور: شما دو ساعت امتحان دادید، انتظار دارید ما دو دقیقه‌ای برگه‌هاون رو صحیح کنیم؟» یا آن یکی باز هم به اسم اطلاعیه وزارت کشور دست‌به‌دست می‌شد: «امون بدید، داریم رای‌ها رو می‌شمریم.»

این شوخی‌ها بخشی از خاطرات جمعی ماست. درست است که بخشی از آنها حکم تبلیغاتی داشت و بازخوانی آنها در این روزها دیگر ضرورتی ندارد، اما به هر حال ما را یک قدم به همدیگر نزدیک‌تر کرد. همین خندیدن‌ها و هم‌حسی‌ها. شبیه به آن کسی که نوشته بود: «ما برای کودتای ترکیه شب را بیدار می‌مانیم، این که دیگر انتخابات خودمان است.» تعداد شوخی‌های انتخابات امسال آنقدر زیاد بود که اگر جمعه شب را به عشق مرور آنها بیدار می‌ماندی، باز هم زمان کم می‌آوردی، دیگر چه پرسد به استرس و هیجان و ارسال استیکر و مبارزه و مباحثه. این شب‌بیداری آخر، همه ما را به همدیگر نزدیک‌تر کرد، تجربه مشترکی که با هم از سر گذراندیم. شوخی‌های مجازی با گروه رقیب یا دست‌به‌دست کردن آمارهای واقعی و غیر واقعی. یا حتی هم‌حسی‌هایمان وقتی که به شبیه فکر می‌کردیم: «تمی دومن این شبیه خوشحال‌ترین شبیه است یا غمگین‌ترین شبیه، اما مطمئنم که فردا سر کار از خستگی و بی‌خوابی می‌میرم.»

■ بحث‌های داغ و آدم‌های نادیده

حالا که از شوخی‌های انتخاباتی نوشتیم، باید از بحث‌های داغ انتخاباتی هم بنویسیم. از مباحثه با آدم‌های نادیده و ناشنیده. از آدم‌های ناامید یا امیدوار. از برخی طرفداران تندخو یا طرفداران منطقی. به هر حال ما چند گروه متفاوت بودیم دیگر. اگر این تفاوت هیجان به جانمان نمی‌انداخت که دیگر انتخابات بی‌معنا بود. اما ما چند گروه بودیم که در دنیای مجازی یا در گردهمایی‌های کاندیداها همدیگر را می‌دیدیم و بحث می‌کردیم. احتمالا این انتخابات ۹۶، نخستین انتخاباتی بود که ما استدلال‌های طرفداران رقیب را بیشتر شنیدیم و بیشتر با آنها بحث کردیم.

چه در گروه‌های مجازی و چه در کمپین‌های تبلیغاتی. همین گفتگو درباره تفاوت‌هایمان بود که ما را به اوج رساند و باعث شد در کنار یکدیگر منطقی‌تر رفتار کنیم. حتی باعث شد در دوره‌می‌های خانوادگی قدرت تحمل بیشتری نشان دهیم و باورمان شود که این انتخابات می‌گذرد و ما می‌مانیم و همدیگر. چه‌بسا اگر همین بحث‌های داغ نبود، نمی‌توانستیم صبح روز شنبه به همدیگر تبریک بگوییم، فارغ از جنجال و جهت‌گیری. شاید شما هم یکی از آنها هستید که نخستین تبریک به تلفن همراه‌تان، از طرف یکی از طرفداران رقیب بود که نوشت: «روحانی رأی آورد، تبریک می‌گم بهت.»